

# زمینه‌های سیاسی-اجتماعی اوج و فرود

## تفکر اعتزال

\* علی آقانوری

### چکیده

بررسی چگونگی و عوامل تاریخی شکل‌گیری، رشد، رواج و افول تفکر اعتزال موضوع این نوشتار است. نویسنده به منظور تبیین زمینه‌های فکری، اجتماعی پیدایش معتزله و آغاز و فرجام این گروه ابتدا به گزارش دیدگاههای مختلف درباره پیشینه‌های فکری و اجتماعی تفکر اعتزال پرداخته و به دنبال آن دوره‌های تاریخی این گروه را بازگو می‌کند. و در انتها به چرايی افول اجتماعی، سیاسی صاحبان تفکر اعتزال می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: معتزله، اعتزال، فرقه‌ها، اقتدار، افول.

### درآمد

معتلله از واژه «اعتزال» به معنای «کناره‌گیری» و «دوری جستن» گرفته شده<sup>۱</sup> و در کاربرد دانش فقه‌شناسی عنوان یکی از مشهورترین مکاتب کلامی و روشهای فکری است که در نیمه نخست قرن دوم هجری توسط واصل بن عطا (م ۱۳۱ق) و در بصره بنیان نهاده شد. از این گروه با اسامی و القاب پسندیده‌های چون «عدلیه»، «أهل العدل والتوحيد» (از طرف پیروان و دوستان) و عناوین ناپسندی نظریه «وعیدیه»، «معطله»، «جهمیه» و «قدیریه» (از طرف مخالفان) یاد شده است. اما اصطلاح معتزله مشهورترین نامی است که برای آنها به کار می‌رود و خود آنها نیز نوعاً از این کاربرد پرهیزی ندارند.<sup>۲</sup>

\* عضو هیئت علمی مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

گزارشگران تاریخی و به تبع آن غالب پژوهشگران، ظهور و بروز رسمی و تاریخی حرکت اعتزال را طرح اندیشه‌های جدید توسطاً واصل و یا دوست و همفکر دیرینه‌اش عمروب‌بن عبید، درباره مرتکب کبیره و عدول آنها از دیدگاههای افراطی و تفریطی خواج و مرجه‌ه و جدایی (اعتزال) آنان از حلقه درس استادشان حسن بصری دانسته‌اند. با این همه، تمایز و شکل‌گیری این گروه به عنوان یک دسته مستقل و تمایز کلامی و یا فرقه‌ای<sup>۳</sup> را باید معلوم تلاش‌های مستمر شخصیتها و صاحب‌فکران هوشمند و قهرمانی دانست که در یک بستر تاریخی (و با همه فراز و نشیبهای سیاسی، فکری) بر غنا و رشد و رواج آن افزودند و بعد از کمال فکری به شرح و تعلیم آن نیز پرداختند.

گزارش و بررسی بی‌طرفانه تاریخ و اندیشه‌های این مکتب و ارائه دیدگاههای متنوع کلامی، فلسفی هر یک از متغیران آنها که احیاناً به آزاداندیشان عقل‌گرا و اولین فیلسوفان جهان اسلام شهره شده‌اند، وظیفه‌ای ضروری و از بایسته‌های دانش فرقه‌شناسی است و موجب شناخت پیشینه پرنشاط تاریخ تفکر اسلامی خواهد شد. اگر چه این مهم، به ویژه در دوران معاصر، مورد اهتمام جدی پژوهشگران عرصه فرهنگ اسلامی قرار گرفته<sup>۴</sup> و سزامند تقدیر است، اما رسیدن بدان با توجه به برخی از مشکلات برای چنین تحقیقی، به آسانی میسر نیست. مقاله حاضر تلاش کرده تا از میان مباحث فوق تنها به بررسی پیشینه تاریخی و مختصراً از سیر تحولات سیاسی فکری این گروه پیردادزد. برای آگاهی اجمالی از این مهم ابتدا به پیشینه فکری این نحله می‌پردازیم و سپس ادامه حیات آنان را در دوره‌های مختلف تاریخی پی‌می‌گیریم و عوامل افول و انحطاط فکری، اجتماعی این مکتب کلامی را بازگو می‌کنیم. پیش از ورود به این مهم و به منظور ارائه تصویری اجمالی از مشکلات فرازی، تذکر دو نکته ضروری می‌نماید.

۱. مکتب معترض همانند دیگر مکاتب و فرق اسلامی در یک بستر تاریخی و سیر تطوری شکل گرفت و به نقطه نهایی خود رسید. آنچه امروز به عنوان دستگاه منظم کلامی و با اصول مشخص به دست ما رسیده است، نه پدیده‌ای خلق‌الساعه، که حاصل گذشت زمان و ظهور و بروز شخصیتهای مؤسس و مروج و الیته متنوع و با سایر مختصات این دستگاه بوده است. این مهم یکی از مشکلات محققان در ارائه مجموعه‌ای نظاممند از عقاید هر یک از فرق می‌باشد، اما درباره معترض به توجه به ظرفیت تکثیرپذیری مکتب آنها محسوس‌تر است. از این رو ضروری می‌نماید که ما در ارائه تاریخ این گروه به این نکته نیز توجه داشته باشیم. الیته این به این معنا نیست که نتوان برای معرفی این مکتب اصول مشترکی ارائه کرد، اما اینکه انتظار فکر و دیدگاه یکسان از طرف همه رهبران عقل‌گرا و

متکفر آنها داشته باشیم، نه تنها نامعقول بلکه ناممکن و متناقض است؛ زیرا اجتماع متفکران و خردمندان یک‌فکر به این معناست که آنان در اندیشه خود مقلد یکدیگرند و نه متکفر.

۲. ما در بررسی تاریخ و اندیشه معتزله با سه دسته از آثار (اعم از کهن و معاصر) روبه‌رو هستیم. (الف) آثار و کتابهای کلامی و تاریخی نویسنده‌گان و اندیشمندان خود معتزله. (ب) آثار و گزارش‌های مخالفان مکتب معتزله. (ج) آثار و پژوهش‌های نویسنده‌گان بی‌طرف، لازمه تحقیق جامع و دقیق، ملاحظه مجموعه این کتب و استفاده از آن است. با این حال، هر یک از آنها ویژگیها و مشکلات خاص خود را دارد. هر چند لازمه بررسی بی‌طرفانه تاریخ و اندیشه‌های هر فرقه و مکتبی، استناد و توجه به آثار صاحبان اصلی آن مکتب است، اما آثار به جا مانده از معتزله، به ویژه آثار متقدمان آنها، بسیار محدودتر از آثار رقبای فکری و مذهبی آنهاست. برخی از آثار مهم آنها نظیر شرح اصول المخمسة، فضل الاعزال، تثبیت دلائل النبوة و قسمتهای به جا مانده از کتاب المغنى و نیز کتاب الحجیط بالتكلیف که جملگی آنها را قاضی عبدالجبار (م ۴۱۲ق) نوشت، اکنون در دسترس ندارد. کتاب الانتصار، تأثیف خیاط، و برخی از آثار جاحظ و بلخی و نیز کتاب المعتمد فی اصول الدین، اثر ملاحمی خوارزمی، الکامل فی الاستقصاء، نوشته تقی الدین بحرانی از عالمان معتزلی در قرن هفتم، کتاب التوحید ابورشید نیشابوری و برخی از آثار طبقه نگاری نیز از آثار خود معتزلیان است. شرح نهج البلاعه، نوشته ابن ابیالحدید و تفسیر کشاف زمخشیری نیز ما را در شناخت عقاید معتزله یاری می‌دهد. با این همه، نمی‌توان برای فهم جامع و دقیق تعالیم و از آن بیشتر تاریخ تطورات فکری این گروه که بسیاری از آنها در بالای حوادث سیاسی از بین رفته، به این آثار محدود و آن هم کلامی بسته کرد مضافاً این آثار نوعاً به همت متاخران معتزله فراهم آمده و دیدگاه کسانی است که با معتزله نخستین فاصله زیادی داشته‌اند. از این جهت ما در شناخت دیدگاههای معتزله متقدم با مشکل منبع روبه‌رو هستیم.

درباره کتابهایی که توسط مخالفان معتزله نوشته شده و نوعاً مورد استناد پژوهشگران بعدی واقع شده نیز با مشکل بیشتری روبه‌رو هستیم. البته درست است که درباره همه آنها نمی‌توان یکسان داوری کرد. به عنوان نمونه، درباره تاریخ و عقاید این مکتب باید به گزارش‌های تند و تیز مخالفان سرسخت و جهت‌داری چون ملطی در کتاب التنبیه والرد، بغدادی در دو کتاب الفرق بین الفرق و اصول الدین و ابن حزم در کتاب الفصل فی الملل والنحل که در تبیین عقاید معتزله رسالت گزارشگری را فراموش کرده‌اند، به دیده تردید نگریست. اما گزارش‌های نسبتاً معتدلی چون اشعری در مقالات الاسلامیین و شهرستانی در

الملل والنحل نیز جایی برای امیدواری باقی گذاشته است. با این حال، نمی‌توان به گزارش هیچ‌یک از مخالفان و رقیبان تفکر اعتزال که با مراتب مختلف شدت و ضعف، در پی اثبات و آب و رنگ دادن به عقاید خویش و سیاهه‌نمایی اندیشه‌ها و اختلافات طرف متقابل بوده‌اند، اعتماد و اطمینان کرد.

در مجموع، مخالفان معتزله نخواسته و نتوانسته‌اند بی‌طرفی خود را به ویژه راجع به موضوعاتی که در مظان رد و انکار آنان است حفظ کنند. اینکه برخی نتیجه گرفته‌اند که استناد این دسته از ملل و نحل نگاران نوعاً به گزارش‌های مخالفان و دشمنان قبلی معتزله به ویژه ابن‌راوندی بوده، حداقل درباره برخی از آنها به ویژه از نوع نویسنده‌گان اشعری مسلک آن، سخن نامربوطی نیست. از این روی، ما در بررسی تاریخ شکل‌گیری تفکر و اوج فروود سیاسی، اجتماعی این گروه از طرف مخالفان نیز دچار مشکلات بیشتری هستیم.

### ۱. پیشینه تاریخی و عوامل پیدایش معتزله

ظهور و رشد و بالندگی هر یک از فرقه‌های و مکاتب اسلامی را می‌توان معلول دو دسته از عوامل عمومی و ویژه دانست. اسباب و زمینه‌های عام و کلی و عوامل آشکاری که در دسته بنديبهای همه فرق اسلامی تأثیر داشته‌اند، به ترتیب اهمیت عبارت‌اند از:

۱. اختلاف سلایق، افکار و روحیات مسلمانان در فهم و برداشت از تعالیم دینی.
۲. اختلاف‌پذیری متون کتاب و سنت در تفسیر و برداشت مخاطبان.
۳. تحولات و رخدادهای سیاسی و نیز نوع ادبی و اقبال حاکمان به مسائل فکری.
۴. رشد اجتماعی و فکری مسلمانان و رابطه فرهنگی و فکری با صاحبان دیگر مکاتب و ادیان.

پر واضح است که با شناخت تفصیلی هر یک از این عوامل، آگاهی ما از چگونگی و خاستگاه ظهور پیدایش معتزله عمیق‌تر خواهد شد. اما این مهم مجال دیگری می‌طلبد.<sup>۵</sup> برای شناخت ریشه‌های پیدایش تفکر اعتزال، باید علاوه بر آگاهی از عوامل فوق، به اسباب ویژه و پیشینه فکری آن توجه کرد.

گزارشگران معتزله را از جمله اولین کسان و گروههایی می‌دانند که از اوایل قرن دوم ظاهر شدند و با طرح دیدگاههایشان برای خود سازمان عقیدتی مشخصی طرح کردند. این گروه نه تنها به علم کلام و شیوه برخورد و شناخت و تفسیر آموزه‌های دینی رونقی ویژه بخشیدند، بلکه رفته رفته و در گذر زمان مکتب خویش را به مدرسه عقلی بزرگ و دارای مبانی و فلسفه ویژه‌ای تبدیل کردند، تا جایی که رهبران فکری این گروه را (البته با

صرف نظر از تلاش‌های صادقین (علیهم السلام) و شاگردان آنها) جزو بینانگذاران نخستین علم کلام بر می‌شمارند.

درباره اینکه چرا صحابان این مکتب کلامی «معتزله» نامیده شدند، دیدگاه یکسانی وجود ندارد. اختلاف و تناقض در وجه این نامگذاری (از طرف پیروان افراطی و نیز دشمنان سرسخت) به گونه‌ای است که نه تنها جمع آن ناممکن است، بلکه رد و پذیرش هر یک از آنها موجب اختلاف در تحلیل پیشینه و خاستگاه فکری این گروه نیز خواهد شد.<sup>۶</sup> با این همه، غالب گزارشها حکایت از این دارد که بنیان رسمی این مذهب به عنوان یک دیدگاه و دستگاه متمایز و مشخص کلامی به دست واصل بن عطا (م ۱۳۱ق) و دوست و همفکرش عمرو بن عبید (م ۱۴۴ق) نهاده شده است. اما در این مورد که سابقه تاریخی و منشاً فکری و بذرگانی نخستین دیدگاههای بینانگذاران این گروه از چه زمانی و توسط چه افراد و گروههایی مطرح شد، دیدگاههای متفاوت و چه بسا متناقضی ارائه شده است. در یک جمع‌بندی کلی می‌توان به سه دیدگاه اشاره کرد:

۱. برخی از نویسندهای مسلمان و بیشتر از آن مستشرقان تلاش کرده‌اند تا با کشف و مقایسه برخی از مشابهتهای عقاید و روش‌های کلامی معتزله با فلسفه لاهوتی مسیحی و فلاسفه یونان و پاره‌ای از عقاید مذهبی یهودیان، ایرانیان و حتی مکاتب هندی، ریشه مهم‌ترین دیدگاههای کلامی و تفکر معتزله را پیدا کنند.<sup>۷</sup> تأکید بر عنصر اخذ و اقتباس و انتساب اندیشه‌های هر یک از فرق به عناصر اعتقادی خارج از اسلام، اگر چه منحصر به معتزله نیست، اما این پدیده به ویژه با توجه به رسالت دینی معتزله در دفاع عقلانی از تعالیم اسلام و ارتباط فرهنگی این گروه با صحابان دیگر ادیان و مکاتب،<sup>۸</sup> بیشتر مورد توجه واقع شده است. به عنوان نمونه، مکدونالد می‌گوید: «قدربیان و معتزله بدون شک از روش‌های کلامی یونانیان متأثر بودند». بنابر عقیده دی‌بور نیز میان آرای متكلمان صدر اسلام و عقاید مسیحی شباهت غیر قابل انکاری وجود دارد و نخستین مسئله‌ای که میان مسلمانان سر و صدا کرد، موضوع جبر و اختیار بود و در همین زمان مسیحیان شرق بالاتفاق به اختیار عقیده داشتند.<sup>۹</sup>

زهدی جارالله نیز درباره ظهور معتزله مبحثی با عنوان تأثیر دیگر ادیان بر معتزله باز کرده و با استناد به منابع مختلف، جمله عقاید اصلی معتزله نخستین را در موضوعات و مسائلی چون، تأویل، نفی صفات قدیم، و آزادی و اختیار اراده انسانی و برخی از مسائل جزئی دیگر، متأثر از فردی مسیحی به نام یحیی (یوحنا) دمشقی (۱۳۷ - ۱۸۱ق)، فرزند

تقسیم می کند و می نویسد:

فرقه علویه که اصحاب علی(علیه السلام) بودند؛ فرقه عثمانیه که اصحاب طلحه و زبیر و عایشه بودند و نیز مردم شام و افراد دیگری که از بیعت با علی(علیه السلام) سر باز زدند و به معاویه گرویدند؛ فرقه ای که از

سرجون (مشاور معاویه و یزید)، دانسته است.<sup>۱۰</sup> البته در تأثیر و تعاطی اندیشه ها و نقش دیگر فرهنگها در طرح و رواج برخی از مسائل فکری، به ویژه برای معتزله که یکی از وظایف اصلی خود را جدل و مناظره با مخالفان اسلام قرار داده بودند، تردیدی نیست. با این همه، انتساب و جستوجوی رد پای خارجی در اندیشه هایی که در اصلی ترین مصادر اسلامی یعنی قرآن و سنت بدان پرداخته شده، مورد قبول نخواهد بود.<sup>۱۱</sup> چنین دیدگاهی، درست مخالف و متصاد با دیدگاه خود معتزله است، زیرا آنها پیشینه تفکر معتزله را با چندین واسطه (واصل و عمره - ابوهاشم - محمد بن حنفیه - امام علی(علیه السلام)) به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) متنه می کنند.<sup>۱۲</sup> بنابر سخن سید مرتضی در امامی، اصول اعتقادی معتزله از خطب علی بن ابی طالب (علیه السلام) گرفته شده و هر کس در نظریات این گروه دقت کند خواهد دید که آنچه معتزله می گویند تفصیل و شرح کلمات مجمل آن حضرت است.<sup>۱۳</sup>

۲. در آیام خلافت امام علی(علیه السلام) و با شروع جنگهای آن حضرت با شورشیان داخلی، پاره ای مسلمانان نظریه عبدالله بن عمر، سعد بن وقاص و محمد بن مسلمه، با توجیهات خود ساخته، از یاری علی(علیه السلام) در مبارزه با مخالفان خودداری کردند و با اعتزال از سیاست گوشنه نشینی را پیشه خود ساختند.<sup>۱۴</sup> این دسته که گاهی به «قاعدین» نیز نامیده شده اند، بنابر برخی گزارشها، از جمله نوبختی در فرق الشیعه و ناشی اکبر در کتاب مسائل الاماکنة به معتزله نامبردار شدند.

فاصله زمانی این اعتزال (اعتزال سیاسی) با اعتزال کلامی (واصلی) نزدیک به یک قرن است. با این همه، مشابهت اسمی این دو گروه و همسو بودن داوری واصل و عمروبن عبید، درباره مرتکب کبیره و طرفین نزاع و همسانی ظاهر و نتیجه سخن آنها با حرکت معتزله سیاسی و رفتاری (اصحابان تفکر قعود و عزلت گزینی) موجب شده که برخی معتزله کلامی را همان استمرار اعتزال گرایی سیاسی بدانند.<sup>۱۵</sup> البته معتزله چنین پیشینه و ارتباطی را نیز از تفکر خود نفی می کنند.<sup>۱۶</sup>

اما در برخی از متون کهنه به چنین ارتباطی اشاره شده است. به عنوان نمونه، ناشی اکبر در کتاب مسائل الاماکنة فرقه های آیام خلافت امام علی(علیه السلام) را به چهار دسته

جنگ کناره گرفتند که خود دو دسته بودند. دسته اول کسانی بودند که از جنگ دست کشیدند. آنان از پیامبر(صلی الله علیه و آله) روایت می کردند که فرموده است: «هرگاه دو مسلمان با شمشیرهای خود در برابر یکدیگر قرار گیرند، در این صورت، قاتل و مقتول هر دو در آتش جهنم‌اند». و نیز فرموده است: «هنگام بروز فتنه، بنده خدا (و فرد) مقتول باش نه بنده خدا (و فرد) قاتل». از جمله کسانی که با این دیدگاه از جنگ کناره گرفتند، عبدالله بن عمر، سعد بن ابی وقار، محمد بن مسلم، اسماعیل بن زید و گروه زیادی از صحابه پیامبر(صلی الله علیه و آله) و تابعین آنها بودند؛ کسانی که کناره گیری از جنگ را فضیلت و (دستور) دین می دانستند و شرکت در جنگ را فتنه و بلا می دیدند. اینان همه اصحاب حدیث بودند که در هر عصری به (حاکم) غالب و چیره آن زمان اقتدا می کردند و جنگ با باغیان و اهل قبله را حرام می دانستند. این گروه در آن زمان به نام حلیسیه شناخته می شدند، زیرا (به یکدیگر) توصیه می کردند که «به هنگام فتنه، همانند حلس (=نمد) به زمین خانه خود بچسب (و از خانه خارج مشو)».

دسته دوم کسانی بودند که جنگیدن با علی(علیه السلام) و جنگ با طلحه و زبیر را رها کردند و معتقد بودند که چون نمی دانند کدامیک از دو گروه متخاصم به حق نزدیکتر است، از این رو در جنگ شرکت نمی کنند. از میان این گروه می توان ابوموسی اشعری، ابوسعید خدری، ابومسعود انصاری و اخفیف بن قیس تیمی از قبیله تمیم را نام برد این دست که با این انگیزه از جنگ کناره گرفتند، در آن زمان «معتزله» نامیده می شدند. واصل بن عطا و عمرو بن عیید که سران معتزله به شمار می آیند، درباره جنگ با علی(علیه السلام) و جنگ با طلحه و زبیر همین عقیده را داشتند.<sup>۱۷</sup>

در پاسخ به این نظریه گفته شده که معتزله کلامی اگر چه برای تطبیق نظریات دینی خود درباره رخدادهای تاریخی نیز به موضع گیری پرداختند، اما مشابهت آنها با معتزله سیاسی (حزب قاعدان) تنها مشابهتی لغوی و اسمی است. زیرا با صرف نظر از تفاوت‌های اساسی در شرایط و زمینه‌های ظهور هر یک از این دو گروه، دیدگاه‌های معتزله کلامی برخلاف دیدگاه و رفتار معتزله سیاسی، رویکردی ایجابی و مثبت بود و نه منفی و سلبی. اضافه بر آن، معتزله کلامی در موضوع امامت و در مسائل سیاسی دارای مواضع خاص خود بودند و در برابر ظلم و جور خلفا نیز موضع گیری می کردند.<sup>۱۸</sup>

جالب توجه اینکه برخی خاستگاه و پیشینه ظهور معتزله را اگر چه همانند صحابان دیدگاه فرق، تحولات سیاسی می دانند، اما تحلیل آنها در این باره درست در مقابل این

دیدگاه است.<sup>۱۹</sup>

۳. مشهورترین نظریه در این باره این است که پیدایش معتزله حاصل عوامل و زمینه‌های مختلف سیاسی، فکری از قبیل و دیدگاههای اصلی بنیانگذاران آن نوعاً عکس‌العملی فکری در برابر اندیشه‌های فرقه‌های روزگار خود و یا صورت سامان یافته‌ای از دیدگاههای مطرح آنان بوده است.<sup>۲۰</sup> بر پایه این نظریه، هر یک از دیدگاههای کلامی بنیانگذاران معتزله ناظر و متوجه و یا رد و تکمیل آرا و اندیشه‌هایی بود که از قبیل و توسط شخصیتها و گروههای مختلف اسلامی مورد بحث و مناقشه واقع می‌شد.<sup>۲۱</sup> بنابراین دیدگاه، برای شناخت پیشینه این گروه باسته است علاوه بر رخدادها و تحولات مهم سیاسی بعد از فتنه عثمان و خلافت امام علی(علیه‌السلام) و دیدگاههای صاحبان دیگر ادیان و مکاتب، سیر توجه گروهها به تفسیر و تأویل تعالیم و ظواهر برخی از آیات قرآن و احادیث و گسترش و داغ شدن مجالات و رقاتهای مذهبی و فرقه‌ای درون دینی مورد معامله قرار گیرد.

به عنوان نمونه، اصول تعالیم واصل بن عطا که به یک معنا از طبقه اول معتزله و حتی بنیانگذار این گروه شمرده شده و او بر پایه آنها خود را از دیگران جدا کرده، عبارت‌اند از:

۱. نفی تعلق و جدائی صفات از ذات الهی.
۲. اعتقاد به اختیار و آزادی اراده انسان.
۳. اعتقاد به جایگاه میانه برای مرتکبین کبیره.
۴. اعتقاد به خطاکار بودن نامعین یکی از طرفین نزاع در جریان فتنه عثمان و جنگهای امام علی(علیه‌السلام) با مخالفان.<sup>۲۲</sup>

دیدگاه نخست قبلًاً توسط جهم بن صفوان و جعد بن درهم مطرح شده بود. هنر واصل بن عطا این بود که توانست با استفاده از شیوه‌های تأویلی جهم و جعد و با پخته کردن (البته نه به پختگی معتزله بعدی) مبحث صفات خدا، به نفی دیدگاههای مشبه، حشویه و مقاتلیه پیردازد و در برابر دیدگاههای تنویه و دیگر معتقدات غیردینی نظریه مانویان، مزدکیان و زرتشتیان، تصور مسلمانان را از توحید خردپیغیرتر کند. موضوع اختیار انسان نیز قبلًاً توسط حسن بصری، قتاده، مکحول، محمد بن اسحاق و از آنها بیشتر معبد جهنی و غیلان دمشقی یعنی قدریان نخستین (البته با صرف نظر از دیدگاه مکتب اهل بیت) تبلیغ می‌شد. حتی این دو فرد اخیر قربانی دیدگاه خود درباره آزادی انسان نیز شدند. البته واصل صورت کامل شده و پخته‌تری از دیدگاههای قدریه و جهمیه را درباره این موضوع ارائه کرد، اما طراح آن نبود.<sup>۲۳</sup> تنها عقیده‌ای که واصل بدان شناخته شده دو اعتقاد بعدی بود که او با هوشمندی خود توانست راه میانه‌ای از دیدگاههای مطرح در زمان خود را اختیار کند.<sup>۲۴</sup> با توجه به

طبری

شماره ۵۱ - پاییز ۱۳۹۶

۸۴

ارتباط تنگاتنگ عقاید معتزله نخستین با گروههایی چون جهتمیه و قدریه است که خود معتزله نیز برخی سران این گروهها را در شمار طبقات معتزله آورده‌اند<sup>۲۵</sup> و پژوهشگران معاصر نیز معتزله را وارتان فکری این دو گروه می‌دانند.<sup>۲۶</sup> به هر حال، با مطالعه آرا و عقاید کلامی امثال جعد، غیلان، جهم و معبد جهنى و حسن بصرى در باب موضوعات کلامی و مورد اشاره و نیز امر به معروف و نهى از منکر و ايمان و كفر، به خوبى به دست مى آيد که آنان در پایه‌گذاری تفکر معتزله نقش برجسته‌ای داشته‌اند و حداقل ظهور معتزله حاصل تنازعات آنها بوده است. از این روست که به امثال غیلان دمشقی، جعد بن درهم و حسن بصری و فرقه قدریه، اسلاف معتزله گفته شده است.

## ۲. معتزله در دوره‌های مختلف تاریخی

معزله نیز همانند دیگر فرق اسلامی در حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود با فراز و نشیبهای مختلفی رویه‌رو بوده‌اند. پژوهشگران عموماً در گزارش و بررسی خود، تاریخ و اندیشه‌ها و سیر تطوری (بیش از پنج قرن) این گروه را به دوره‌های مختلفی چون پیشرفت، اقتدار و تجربه دوران طلایی و نیز ضعف و افول و شکست تقسیم کرده و محدوده زمانی آن را نیز مشخص ساخته‌اند. وجود این دوره‌های تاریخی مختلف برای معتزله را باید معلوم مجموعه‌ای از عوامل بیرونی و درونی دانست. با این همه، نویسنده‌گان عموماً بیشترین تأثیر در این مهم را اقبال و ادب‌های حاکمان و خلفاً (عوامل بیرونی) می‌دانند. از این روست که دوران تاریخی این گروه بعد از پیدایش رسمی به دوره‌های مختلفی تقسیم شده است.

### ۱. دوران رشد تدریجی و شکل‌گیری فرقه‌ای (از آغاز تا خلافت مأمون)

معزله در این دوره توانستند در یک سیر و رشد تدریجی ادامه حیات دهند و در نهایت به اوج و اقتدار اجتماعی (و به تعبیری عصر طلایی) برسند. پیروان این مكتب در این دوران با گسترش و میدان‌داری مباحث کلامی و ارائه دیدگاههای معتدل و میانه در موضوعات اخلاقی جامعه، به همراه دفاع پرحرارت خود از عقاید دینی، نه تنها جای خود را در میان قشر قابل توجهی از مردم باز کردند، بلکه در نهایت توانستند حمایت قاطع سه خلیفه آخر دولت عباسی را به مكتب خود جلب کنند. البته در این دوره روابط معتزله با خلفای اموی و نیز عباسی (تا آغاز خلافت مأمون) در مجموع خوب نبود. سرنوشت مرگبار امثال غیلان دمشقی و جعد بن درهم، که از اسلاف و زمینه‌سازان اندیشه اعتزال شمرده شده و به دست

خلفای اموی کشته شده‌اند، گواه بر این مطلب است.<sup>۲۷</sup>

اساساً اندیشه معتزله نخستین و بعدیها مبنی بر آزادی اراده انسان، دعوت به برابری

عرب و عجم و بی توجهی به شروط خاتونادگی در خلافت و نیز تأکید آنان بر عنصر امر به معروف و نهی از منکر، موضوعی نبود که در مجموع با ذائقه صاحبان قدرتهای سیاسی سازگار باشد و مورد استقبال آنان قرار گیرد. فاصله فکری و روش معتزله در ارائه تعالیم دینی، با راه و رسم غالب بر توده‌های اجتماعی و نیاز صاحبان قدرت به حفظ پایگاه اجتماعی و ملاحظه گرایش عمومی به تقویت سنت و تعالیم ظاهری نیز در مخالفت خلفاً با این تفکر تأثیر قابل توجهی داشت. از این روست که در میان خلفای عباسی این دوره، از مواضع مثبت و مؤثر منصور (۱۵۸ - ۱۳۶ق) در تأیید تفکر اعتزال اثری در دست نیست. پس از او مهدی عباسی (۱۶۹ - ۱۵۸ق) نیز نه تنها روی خوشی به اعتزال نشان نداد، بلکه به تعقیب و آزار آنان پرداخت.<sup>۲۸</sup> در روزگار هارون (۱۹۳ - ۱۷۰ق) نیز هر چند برخی از معتزله مورد احترام وی بودند و گاهی به مناصب حکومتی نیز رسیدند.<sup>۲۹</sup> و راه قصر خلیفه برای بعضی از آنها باز بود و حتی این مهم موجبات توسعه و نفوذ بعدی معتزله را فراهم ساخت، با این همه و با توجه به اهتمام این خلیفه به امر دین و تعالیم ظاهری شریعت و سنت گرایی وی، معتزله توانستند از حمایت عمومی و مستقیم او برخوردار شوند. بنابر گزارشها برخورد امین، پسر هارون (۱۹۸ - ۱۹۳ق)، نیز با معتزله و گروههای همسو با آنان از خلفای پیش از خود شدیدتر بوده است.<sup>۳۰</sup>

شاید با توجه به برخوردهای سرد این خلفاً به ویژه با توجه به شرکت برخی از آنان در شورشهای سیاسی بود که در میان معتزله تا روزگار مأمون شخصیتهای پرنفوذی به جز واصل، عمروبن عبید و خالدبن صفوان خود را ظاهر نکردند. بنابراین اگر از برخی گزارشها موردی که حاکی از روابط دوستانه و همکاری و حتی همفکری برخی از آنان با صاحبان این تفکر است صرف نظر کنیم،<sup>۳۱</sup> در می‌یابیم که زمامداران عموماً به مقابله با این گروه می‌پرداختند. بعيد نیست که بتوان همکاریها و خوشرویی موردنی برخی از آنان را مصلحت اندیشه‌های زمانی و مکانی به حساب آورد. هرچند نمی‌توان در این باره یکسان داوری کرد.

با این همه، گرفتاری این خلفاً به رقیبان قدرتمندتر و خطرناکتری چون علویان، به همراه دل مشغولی برخی از آنان به دشمنان خارجی از یک طرف و بی‌نشاطی و عدم رویکرد صاحبان و بزرگان این مکتب به مبارزه سیاسی، نظامی (خاصه با توجه به فقدان پایگاه توده‌ای) از سوی دیگر موجب شد تا آنان بتوانند با امنیت خاطر بیشتری به ترویج مکتب خود بپردازنند. نیاز مقطعي برخی از خلفاً در استفاده از آنان، برای رقابت و احتجاج فرهنگی و مذهبی با مخالفان خارجی نیز امنیت بیشتری برای آنها فراهم ساخت.

از این جهت و به رغم مخالفتهایی که اشاره شد، معتزله توانستند تا زمان رسیدن به

عصر طلایی به ترویج مکتب خود بپردازند و خود را از دیگران متمایز کنند. در این مقطع زمانی بود که به عنوان نمونه واصلین عطا گروهی از دعات و شاگردان خود را برای مبارزه با مخالفان عقاید اسلام و تبلیغ عقاید دینی، از جمله عقیده «تنزیه»، و مبارزه با تشیبه و تجزیم به مناطق مختلف فرستاد. این دسته، علاوه بر مبارزه با عقاید انحرافی، ترویج تفکر اعتزال را نیز ادامه دادند.<sup>۳۲</sup> از آن پس بود که معتزله جای خود را به عنوان یک فرقه مستقل در میان فرق اسلامی باز کردند. در این عصر ترجمه کتابهای فلسفی به عربی نیز آغاز شده بود و متكلمان معتزلی توانستند به تدریج با آرای فلسفی آشنا شوند.

## ۲. دوران نفوذ و اقتدار سیاسی - اجتماعی (از خلافت مأمون تا متولک عباسی (۲۲۶ - ۲۴۸ق))

این دوره با توجه به حمایت دستگاه عباسی از معتزله دوره اوج و عزت و عصر طلایی معتزله نامیده شده است. اندیشمندان این گروه در این دوره نه تنها توانستند با آزادی کامل به نشر باورهای کلامی خود بپردازند و عقاید خود را در جامعه و مراکز قدرت رسمیت ببخشنند، بلکه با ترغیب و تشویق و همراهی با خلفا تلاش کردند تا رقبای فکری خویش را که عموماً اهل حدیث بودند، از صحنه های سیاسی - اجتماعی دور سازند. سیاست خشونت، سخت گیری، حس و تحمیل عقاید بر محدثان و فقیهان و حتی قتل بعضی از آنها و از همه بیشتر جریان محنت و تفییش عقاید درباره موضوع قرآن، در این دوره با همکاری و همراهی و تشویق معتزله رقم خورد.<sup>۳۳</sup> هرچند دوران طلایی این گروه در عصر خلافت مأمون (۲۱۸ - ۲۴۸ق) و واقع (۲۲۷ - ۲۳۲ق) از سه دهه تجاوز نکرد، اما معتزله در این عصر توانستند تا حدود زیادی مکتب خود را ترویج کنند و شمار زیادی را به افکار خود جلب بنمایند. رونق و اقتدار و استقرار فکری معتزله در این دوران موجب شد که حتی تصمیم متولک به حذف این گروه و اعلامیه شدید و غلیظ قادر در ممنوعیت اعتزال تواند آنان را از صحنه حذف کند. در همین زمان بود که معتزله با برخورداری از شخصیتهای متنوع به طرح آموزه های مختلف و مباحث دقیق کلام و موضوعاتی چون جوهر و عرض، جسم، اراده و متولدات و مباحثی که رنگ و بوی فلسفی داشت پرداختند.<sup>۳۴</sup> تقسیم معتزله به دو مکتب بصره و بغداد نیز در همین دوره بود.

## ۳. دوران ضعف و افول تدریجی

با شروع خلافت متولک (۲۴۷ - ۲۳۲ق) که آغاز دوره عباسی دوم و غلبه عناصر ترک بر قلمرو اسلامی نیز شمرده شده، دوره طلایی معتزله به پایان رسید. البته زمینه های حرکت متولک از قبل شروع شده بود. وجود نفرت عمومی در مورد سخت گیریهای این گروه و حتی کمرنگ شدن نفوذ آنها در اواخر دوره واقع، جامعه را تا حدود زیادی آماده حرکت متولک

کرد.<sup>۳۵</sup> سیاست متوکل در دوران خلافت خود بر پایه توجه صرف به ظواهر کتاب و سنت و تقليد و تسليم به ظواهر ديني و جلوگيري از طرح و رواج مباحث كلامي (و از نگاه مخالفان معترضه بدعتهای مذهبی) که ادامه حیات معترضه بدان بستگی داشت استوار شد. وی همچنین تلاش کرد تا با اكرام و احترام و نزديكى به محدثان و فقهاء، به جيران و تلافي نامه‌ريانيهایی که قبلًا با اهل حدیث می‌شد بپردازد.<sup>۳۶</sup> از جمله دستورهای اکيد او به محدثان این بود که به نشر احاديث صفات خبری و رویت خدا در روز قیامت، که مخالف دیدگاه معترضه بود، بپردازند. او برای این کار بخششها و کمکهای مالی نیز تعیین کرد.<sup>۳۷</sup> البته وی حرکت ضد اعتزالی خود را به یکباره آشکار نساخت، بلکه برخورد او تا حدودی همراه با حزم و احتیاط بود.<sup>۳۸</sup> اما از زمان به قدرت رسیدن او افول معترضه بی وقفه ادامه یافت و خلیفگان بعد از وی نیز کمایش همین شیوه را اتخاذ کردند. چنان که گفته شد، مقتصد (۳۲۰ - ۳۹۵ق) و قادر (۴۲۲ - ۳۸۱ق) از بزرگان این گروه توبه‌نامه و تعهد گرفتند. که از اندیشه‌های اعتزالی خود عدول کنند.<sup>۳۹</sup> قادر حتی آنان را از مناظره درباره اعتزال و رفض و دیگر عقاید مخالف اسلامی نهی کرد.<sup>۴۰</sup> یکی از دیگر اقدامهای قادر نیز صدور بیانیه‌ای حکومتی بود که عقاید رسمي و مورد پذیرش حکومت را اعلام می‌داشت و از مردم می‌خواست بدان پایبند باشند. این جزوی در این باره می‌نویسد:

در این روز (هجهدهم شعبان سال ۴۲۰ق) بزرگان، قاضیان، گواهان و فقهاء در دارالخلافه گرد آورده شدند و نامه‌ای بلند بر آنان خوانده شد که خلیفه قادر بالله آن را فراهم آورده و در بردارنده اندرز، برتری مذهب سنت و طعن بر معترضه و نیز اخباری فراوان از پیامبر(صلی الله علیه و آله) و صحابه در این باره بود.<sup>۴۱</sup>

قدرت و نفوذ سیاسی - فکری معترضه در دوران خلافت عباسی دوم، از آغاز تا پایان حیات فرقه‌ای و یا به تعبیری انتقال و هضم آنها در دیگر گروهها، با فراز و نشیبه‌ای روبرو بوده است. آنان در این دوران توanstند در ایام فرمانرویان آل بویه (۴۴۷ - ۳۲۰ق) که از نظر ساختار حکومتی به خلافت مرکزی بغداد وابسته بودند، به حیات خود استمرار بیخشند، حلقه‌های بزرگ درسی ایجاد کنند، به مناصب حکومتی برستند و مكتب خود را در برخی مناطق بگسترانند. حتی برخی ایام خلافت آل بویه به ویژه در دوران وزارت صاحب بن عباد معترضی (۳۸۵ - ۳۶۷ق) را دوره شکوه مجدد معترضه دانسته‌اند.<sup>۴۲</sup> با این همه و در مجموع، شرایط عمومی برای آنها نامساعد بود، چرا که با توجه به سلطه سیاسی - فکری اهل سنت و عدم اقبال عمومی به آنها و از آن مهم‌تر ظهور رقیب فکری مقتدری چون ابوالحسن اشعری

و رواج مکتب معتزل وی نسبت به افراط و تفریط معتزله و مکتب اهل حدیث، اوضاع فکری روز به روز به زیان آنها رقم می‌خورد. آنان چندان ضعیف شدند که در نهایت اثری از آنها به عنوان یک فرقه رسمی باقی نماند. البته این بدان معنا نیست که ما جریان فکری و اصول اندیشه‌های آنان را در آن زمان پایان یافته بدانیم و از اثرگذاری عمیق آنان در کلام، فلسفه، و عقاید اسلامی چشمپوشی کنیم.<sup>۴۲</sup> بنابر تحلیل یکی از نویسندهای:

خطا خواهد بود که گمان کنیم با اقول ستاره بخت معتزله که چنین سور و شوق در عالم فکری اسلام به پا کرده بودند همه چیز به پایان رسید. نفوذ آنها تا مدت‌ها در حلقه‌های کلامی ادامه داشت و این نفوذ فقط از طریق تعالیم شیوخ بعدی آنها نبود، بلکه از طریق تأثیری بود که در تاریخ بعدی خود اهل سنت گذاشته بودند و نیز تلطیف و تغییر بعدی دعاویشان. اما فرقه اشعری که در قرن چهارم / دهم از مذهب معتزلی نشأت یافت، با وجود اشتیاقش به سنت... تقریباً بی کم و کاست روشهای را اتخاذ کرد که معتزله در علم کلام وارد کرده بودند و نیز از آنها تمامی مسائل و مفاهیمی را به ارت بردا که تاریخ اسلام نخست آنها را مطرح کرده بودند.<sup>۴۳</sup>

تقسیمات موردن اشاره درباره تاریخ معتزله، همان‌گونه که گفته شد، بیشتر از زاویه سیاسی، اجتماعی و ربط و نسبت این گروه با حاکمان وقت بود. با این حال می‌توان تفکر اعتزال را بر محور ظهور و بروز شخصیت‌ها و تحولات درونی مکتب نیز به نوع دیگری تقسیم کرد و بر پایه آن دوره‌های زمانی دیگری را ارائه نمود. به عنوان نمونه، در مدخل معتزله دائرة المعارف اسلام، بعد از شکل‌گیری و ظهور معتزله به این دوره‌ها اشاره شده است:

۱. دوره رونق و ظهور قهرمانان سلف (از اواخر قرن دوم تا ربع پایانی قرن سوم): در این دوره شخصیت‌های مهمی از معتزله با تنوع فکری و آموزه‌های مختلفی ظهور کردند. ثمامین اشرس، احمدبن ابی داؤد، ابوهذیل علاف، هشام فوطی، محمدبن عباد سلمی، بشربن معتزل، نظام، جاحظ و اسکافی از جمله این شخصیت‌های تأثیرگذار بوده‌اند.

۲. دوره شرح و تعلیم: این دوره از ربع آخر قرن سوم شروع می‌شود و تا اواسط قرن پنجم و ظهور سلجوقیان و عصر عباسی چهارم ادامه می‌یابد. در این دوره که مرحله کلاسیک نیز نامیده شده، متفکران و نویسندهای بزرگی چون ابوعلی و ابوهاشم جایی، بلخی، خیاط، ابن‌اخشیه، جعفر بن حزب، صاحب بن عباد و قاضی عبدالجبار ظهور کردند. این افراد هر یک سهم ویژه‌ای در تبیین و شرح عقاید اعتزال داشتند. معتزله در این دوره بر محور مجموعه‌ای از آموزه‌های سازگار و نظاممند بنیان نهاده و بقای آن تضمین شد. این

دوره نیز همانند دوره قبلی عصر طلایی معتزله خوانده شده است.

۳. دوره انتقال: با شروع عصر چهارم عباسی (۶۵۶ - ۴۴۷ق) و نفوذ ترکان سلجوقی، دوره طلایی معتزله پایان یافت و با توجه به اهتمام عمومی این خلفا به سنت و روحیه عمومی، از نفوذ اجتماعی این گروه کاسته شد. با این حال، معتزله به عنوان یک روش فکری و مکتب کلامی از بین نرفتند، بلکه در طول این دوران شمار قابل توجهی از قاضیان بغداد نیز معتزلی به حساب آمدند و توانستند مبانی و نظریات خود را در دیگر گروههای اسلامی چون شیعیان، زیدیان و بعداً امامیان استمرار بیخشند. زمخشri و ابن‌ابی‌الحیدid مریبوط به این دوره‌اند.<sup>۴۵</sup>

### ۳. عوامل ناکامی و افول تفکر اعتزال

شکست و افول فرقه‌ها و مکاتب فکری را باید همانند ظهور و رواج آنها در یک سیر تدریجی (ونه یک‌شیبه) و با توجه به عوامل و زمینه‌های مختلف (ونه معلول عامل واحد) بررسی کرد. ظهور و بروز و قدرت و ضعف و در نهایت شکست معتزله نیز از این قاعده مستثنی نیست. معتزله هرچند توانستند اثر قابل توجهی در رشد و فرهنگ عقلی مسلمانان به جا بگذارند، اما توانستند مانند برخی از گروههای دینی در نقش یک فرقه باقی بمانند و این خود معلول عواملی چند است. پژوهشگران در تحلیل شکست (نسی و عموماً اجتماعی) این گروه به عوامل مختلف بیرونی و درونی اشاره کردند. در لابه‌لای مباحث گذشته، یکی از مهم‌ترین عوامل افول معتزله که همان ناخوشایند بودن این تفکر برای حاکمان بود، تا حدودی روش شد و در اینجا لزومی به بازگویی آن نیست. اساساً هر گروهی که با تکیه بر پشتیبانی حکومت رشد کند و از طرفی خود فاقد ظرفیتهای ماندگار و حمایت مردمی باشد، با تصمیم و پشت کردن حکومت نیز کم‌فروغ خواهد شد. علاوه بر عامل مذکور، عوامل دیگری را می‌توان در افول این گروه دخیل دانست.

#### ۱. عقل‌گرایی افراطی و بی‌توجهی به آموزه‌های کتاب و سنت

کانون توجه معتزله، برخلاف اقبال عمومی، به مباحث نظری و استدلالهای عقلانی و اعتماد بی‌رویه به عقل بشری بود. آنان با افراط در این مهیم خود را از بدنه مردم جدا کردند و موجبات نفرت عمومی را فراهم ساختند. طبیعی است که هر فرقه و تفکری برای ماندگاری به حمایت و توجه بخشی از توده‌های مردم نیازمند است. اما این گروه از چنین ظرفیتی برخوردار نبود. معتزله از توجه به ظواهر شرعی و استفاده از دلایل نقلی غافل نبودند، اما در مقایسه با اهل حدیث و ظاهریه و اشعاره و دیگر اشخاص و گروههایی که

تأکید بر ظواهر شرعی و نصوص دینی داشتند، جانب معقول را ترجیح دادند و به عقل‌گرایی از نوع افراطی آن روی آوردند. در واقع اختلاف اصلی و وجه ممیزه معتزله با مخالفان فکری را بیشتر باید در روش آنها در برخورد با مبانی دینی و اصول مذهبی و نیز چگونگی تفسیر آن جست‌وجو کرد و تفاوت دیدگاه‌های کلامی آنها را با دیگران تحت الشاعع این شیوه دانست. مثلاً جاحظ راه یقین و رسیدن به کمال اطمینان را استنتاج عقلی می‌داند و می‌گوید:

حکم قاطع را ذهن می‌دهد و روش صحیح را تنهای عقل استنتاج

۴۶  
می‌کند.

اهتمام این گروه به موضوعات صرفاً کلامی آنان را از پرداختن به مباحث فقهی و تفسیری و مورد ابتلای سطوح مختلف مردم و پاسخ‌گویی به دیگر نیازهای جامعه بازداشت و این سبب شد تا آنها تنها در قشر روش‌فکر جامعه باقی بمانند. روش و منش این دسته در بی‌توجهی به حدیث و تعالیم ظاهری دین و تفکیک قلمرو آموزه‌های ظاهری از دیگر آموزه‌ها و گاهی انکار آن و نیز تمسخر حاملان و مروجان این تعالیم، زمینه متهم شدن آنان به مخالفت با شریعت و حتی به ترویج عقاید غیراسلامی را به خوبی فراهم ساخت.<sup>۴۷</sup>

نتیجه بی‌توجهی نوع آنها به تقسیم قلمرو معقول از منقول و توقیفی از تعلیمی و تلاش بی‌رویه آنها در خردپذیر کردن همه تعالیم دینی این شد که آنها بکوشند به جای تفکیک موارد، تمامی یافته‌های کلامی و اصول فکری خود را بر آیات قرآنی منطبق کنند. از این روی بود که آنان هر آنچه را به مذاق و معتقدات کلامی‌شان سازگار نبود، به هر طریق ممکن و با استفاده از مجاز و استعاره و تشییه و توجه به مباحث لغوی و استناد به قرآن توجیه و تأویل می‌کردند.<sup>۴۸</sup> و به انکار برخی از امور خارق العاده و خارج از فهم و تصور معتزلی می‌پرداختند.<sup>۴۹</sup> مثلاً گفته شده که برخی از معتزله وجود جن را که به تصریح آیات و روایات وجودی واقعی دارد، نه تمثیلی و تشییه‌ی، انکار کرده‌اند و برخی تأثیر آن را نپذیرفته‌اند و به تأویل آیات و احادیث صحیح در این باره پرداخته‌اند. آنان همچنین در برابر کرامات اولیاء‌الله و سحر و تأثیر آن موضع انکار‌آمیزی اتخاذ می‌کردند و با این بهانه که عقل نمی‌تواند آن را اثبات کند، به توجیه متكلفانه آیات و روایات روی می‌آورند. به اعتقاد آنان تفسیر صحیح قرآن ایجاب می‌کرد که با تکیه بر عقل افسانه‌ها و خرافات را از حقایق دین بزدایند، اما در ترسیم حقیقت از افسانه و خرافه و تفکیک این دو مهم دچار اشتباه شدند و برخی واقعیات و مسلمات را انکار کردند. این قبیل زیاده‌رویها از طرف برخی از آنها بود که به اسم همه آنها تمام شد و در نتیجه هم موجبات خشم رقبای متشرع و عموم مردم را فراهم ساخت و هم به روند ضعف و افول اجتماعی و فکری مکتب خودشان شتاب بخشید.

از این روی تکفیر و تفسیقهای اهل حدیث و فقها درباره کلام و متکلمان را باید تا حد زیادی ناظر به همین دسته و برخاسته از افراط آنان به حساب آورد.<sup>۵۰</sup>

علاوه بر آن، تجربه گذشته و حال نیز ثابت کرده کسانی که دغدغه اصلی شان عقل و مباحث عقلانی و سیر و گذار در اندیشه‌های دیگران است، سه ویژگی دارند: ۱. کم رغبتی و تساهل در عمل به ظواهر و شعایر شریعت؛ ۲. خوش‌بخوری و تسامح با صاحبان اندیشه‌های غیراسلامی و تأثیرپذیری از آنان؛ ۳. تفرقات و انشعابات درونی. این سه ویژگی فی الجمله برای بزرگان این مكتب به ویژه از طرف مخالفان گزارش شد و به تدریج موجبات ضعف پایگاه این گروه از یک طرف و عطف توجه مردم و خلافاً به رقبای اصلی آنها را از طرف دیگر فراهم ساخت.<sup>۵۱</sup>

## ۲. مبارزه پرشور و فraigیر محدثان و فقیهان

بر پایه گزارش‌های بسیار، یکی از رسالت‌های اصلی و مهم فقها و محدثان اهل‌سنّت در قرون نخستین، مبارزه با کلام و متکلمان و به تعبیر خود آنها بدعتهای دینی بوده است. معترله به عنوان سردمداران کلام نه تنها با بیان برخی از دیدگاه‌های کلامی و افراط در عقل‌گرایی، به مخالفت این دسته با کلام و تفکر عقلی انگیزه بیشتری می‌دادند، بلکه احیاناً با نیشهای قلمی و زبانی خود علیه حاملان فقه و حدیث خشم آنان را بیشتر می‌کردند.

طبعاً نفوذ و اقتدار سیاسی اجتماعی و حرف‌شنوی مردم از فقها و محدثان که با امور عینی و مسائل مورد ابتلای زندگی مردم سروکار دارند، از معترله که به صرف مسائل عقلی روی آورده بودند بیشتر بود و این مهیم توانست تا حدود زیادی معترله را از صحنه اجتماع بیرون کند. از این جهت بود که خشونت و فشار معترله بر اهل فقه و حدیث در بردهای از زمان، عواطف فراوانی را به نفع فقها و محدثان و به ضرر معترله برانگیخت و افراد مورد ظلم را قهرمان ساخت، اما فشار و خشونت بر معترلیان که بیشتر از همه بود عکس‌العملی را در پی نداشت. علاوه بر این دو عامل، ظهور فرد میانجی و اصلاح طلبی چون ابوالحسن اشعری که خود قبلاً از معترله بود و مکتبی به دور از افراط و تفریط‌های هر دو گروه اهل حدیث و معترله ارائه کرد، توانست ضربه اصلی را بر این گروه وارد کند. از این روی بود که فقها و محدثانی نظیر سفیان، مالک شافعی، ابی‌یوسف و ابن‌حنبل در آن زمان نه تنها به تحریم کلام و مباحث عقلی می‌پرداختند و توجه به این مباحث را گناهی نابخشودنی و به سان شرک تلقی می‌کردند، بلکه متکلمان به ویژه معترله را گمراه و زندیق و سزامند تازیانه و حبس می‌دانستند.<sup>۵۲</sup>

## بی‌نوشتها:

۱. به عنوان نمونه در: *نهج البلاعه*، بخش سخنان حکیمانه در حدیث ۲۶۲، آمده است که حارث بن حوط به امیر المؤمنین علی (علیه السلام) گفت: «فانی اعتزل مع «سعد» بن مالک (سعد بن ابی وقاص) عبد الله بن عمر؛ من و سعد بن مالک و عبد الله عمر از جنگ کنار می‌رویم». همچنین سیدرسی در بخش حکمت، حدیث ۱۸، حدیثی از امیر المؤمنین نقل کرده و خود گفته که این حدیث را امیر المؤمنین درباره کسانی فرموده که از جنگ در کنار او کناره گرفتند: «فی الذين اعتزلوا القتال معه». و نیز ابن قتیبه دینوری در کتاب *الاماۃ والسياسة*، فصلی از کتاب را این عنوان داده است: «اعتزال عبد الله بن عمر و سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلمة عن مشاهدة على وحربه». پس واضح است که کاربرد این واژه در این موارد به معنای لغوی آن است و نه معنای اصطلاحی. اگرچه نوبختی در فرقه *الشیعه*، این دسته از افراد را معتزله نامیده و برخی با توجه به آن خواسته‌اند برای معتزله کلامی که در قرن دوم ظهور کردند پیشینه تاریخی درست کنند.
۲. برای اطلاع بنگرید: زهدی جار الله، *معتزله*، ص ۱۷ - ۱۰.
۳. اطلاق و یا عدم اطلاق عنوان فرقه برای معتزله به تعریف و تحدیدی بستگی دارد که ما برای فرقه بیان کنیم.

۴. در دهه‌های اخیر، علاوه بر تک‌نگاریهایی که درباره زندگانی و حیات فکری هر یک از بزرگان معتزلی در قرون نخستین نوشته شده، کتابهایی نیز به بررسی جامع تاریخ، عقاید و شناسایی دیدگاههای بنیانگذاران و مروجان این مکتب پرداخته‌اند از جمله این آثار عبارت‌اند از: جلد سوم *پیش‌آمد*، نوشته احمد امین؛ بخش قابل توجهی از جلد نخست کتاب *نشاة الکفر الفلسفی*، نوشته علی سامی نشار؛ جلد دوم کتاب *فى علم الكلام*، نوشته محمود صحی؛ جلد سوم کتاب *بحوث فى الملل والنحل*، نوشته استاد جعفر سبحانی؛ *المعتزله*، نوشته یزدی مطلق.

۵. برای اطلاع اجمالی از این عوامل ر.ک. مباحث مقدماتی کتاب *تاریخ المذاهب الاسلامیة*، ابوزهرا؛ *تاریخ علم کلام*، شبی نعمانی، ص ۱۸ - ۱۹؛ *حسین صابری*، *تاریخ فرقه‌های اسلامی*، ج ۱، مباحث مقدماتی و نیز مباحث مقدماتی جلد اول کتاب *بحوث فى الملل والنحل*. تذکر این نکته مفید است که قرون نخست هجری را به لحاظ تحولات و تطورات فکری و ظهور و رواج اندیشه‌های کلامی و نیز شکل‌گیری گونه‌های فرقه‌ای آن، می‌توان به دو دوره کلی و نسبتاً متمایز تقسیم کرد:

۱. دوره نخست را می‌توان از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا اواخر قرن نخست (*عصر صحابه وتابعان*) به حساب آورد. مورخان ملل و نحل در این دوره از ظهور و فرقه‌هایی با نام شیعه (و گاهی علویه)، خوارج، مرجه، عثمانیه، جبریه، قدریه و احیاناً معتزله سیاسی (افرادی که به هر دلیلی از شرکت در مبارزه امام علی و امام حسن (علیهم السلام) با مخالفان سیاسی، نظامی کناره‌گیری و بی‌طرفی اختیار کردند و پلاس خانه خود شدند) یاد کرده‌اند. برای اطلاع ر.ک. گزارش‌های مقدماتی دو کتاب فرقه *الشیعه*، نوبختی و مسائل الاماۃ، ناشی اکبر. این دو نویسنده از هر دیدگاه و دسته‌ای، هر چند تعداد آن اندک باشد، به عنوان فرقه یاد کرده‌اند. با این همه، جامعه اسلامی در این

عصر در گیر تحولات سیاسی و جنگ و نزاع داخلی بود و تشکیلات و اندیشه‌های فرقه‌ای نوعاً تحت الشاعع حوادث سیاسی بود و نه تشکیلات فرقه‌ای. در این دوره گروههای دینی سازمان کلامی مشخصی نداشتند و صبغه سیاسی آنها بر تشکیلات کلامی و فرقه به معنای متعارف آن، غالب بود. در واقع این گروههای سیاسی بودند که نقش مجادلات مذهبی را نیز به عهده داشتند. تنازعات کلامی در آن دوره بر محور برخی از موضوعات موردی چون، جبر و اختیار، اسمامی، احکام و سرنوشت مرتکب کبیره و نهایتاً پیرامون تفسیر برخی از صفات الهی به ویژه صفات خبری بود. با این حال، بذرهای نخستین و جوانه‌های اولیه بسیاری از مباحث کلامی و فرقه‌ای و اسباب اصلی ظهور فرقه‌های متمایز را می‌توان در عصر صحابه وتابعان به ویژه از نیمه‌های دوم این عصر جست و جو کرد.

۲. آغاز دوره دوم را می‌توان اواخر قرن نخست و اوایل قرن دوم تا پایان عصر دوم عباسی و ظهور مکتب اشعری (نیمه نخست قرن چهارم) به حساب آورد. جامعه اسلامی در این دوره با توجه به برخی از تحولات اجتماعی و آشنای بیشتر مسلمانان با دیگر عقاید و رشد مباحث فکری و کلامی، شاهد ظهور سازمانهای عقیدتی مشخص و در قالب فرقه‌های متمایز کلامی بود. از این دوره به بعد، مجادلات مذهبی نوعاً صبغه کلامی به خود گرفت و با به قدرت رسیدن عباسیان و اقبال آنها به مجادلات فکری، روزبه روز بر مرزبندیهای کلامی، فقهی و روشهای مختلف مسلمانان و رشد و تمایز مذاهب و فرق افزوده شد. تشخیص بیشتر ووضوح تفکر شیعی در فقه و کلام، و ظهور انشعابات فرقه‌ای در آن، ظهور مکتب معتزله (معتلله کلامی و یا واصلی) و رشد و رواج آن توسط پیروان، شکل‌گیری مذاهب فقهی و شخصیتهای با عنوان اهل حدیث و اثر و گروههای همسو با آنها و در نهایت پیدایش مکتب کلامی اشعری را می‌توان از ویژگیهای فکری این دوره برشمرد. برای اطلاع بنگرید: علی محمد ولوی، دیانت و سیاست در قرون نخست اسلامی، ص ۱۹۱ - ۱۸۷.

۳. برای اطلاع از این اختلاف بنگرید: مقدمه فواد سید بر کتاب *فضل الاعتزال وطبقات المعتزلة*: زهدی جارالله، المعتزلة، ص ۱۲ - ۱۰؛ *التراث اليوناني في الحضارة الإسلامية*، گردآوری عبدالرحمن بدوى، ص ۱۷۲ به بعد. البته روشن است که برخی وجوده تسمیه نظیر «چون از قول حق و یا قول امت کناره‌گیری (اعتزال) کردند»، نه تنها مورد پذیرش نخواهد بود، بلکه به جای بیان یک دیدگاه علمی و واقعیتی تاریخی، نوعی ارزش‌داوری و حاکی از جهت داری گوینده آن خواهد بود.

۴. برای اطلاع تفصیلی از این مهم و منابع اسلامی و غربی آن بنگرید: دکتر عبدالحکیم بالعج، ادب المعتزلة، ص ۱۰۲ - ۱۰۰؛ *التراث اليوناني في الحضارة الإسلامية: فرقه‌های اسلامی در سرزمین شام*، ص ۳۶ - ۲۹. نقد این دیدگاه را بنگرید: در جلد اول کتاب *نشأة الفكر الفلسفى*، ص ۴۱۲ - ۴۰۷؛

فجر إسلام، احمد أمين و نیز مجموعه آثار دکتر عماره درباره معتزله.

۵. برای اطلاع از این مهم بنگرید: زهدی جارالله، المعتزلة، ص ۵۹ - ۴۴.

۶. تج دی بور، *تاریخ فلسفه در اسلام*، ترجمه عباس شوقي، ص ۴۳ - ۴۲. البته در سخنان این دسته تناقض در تحلیل نیز به چشم می‌خورد به عنوان نمونه به گمان «سیل»، آرای غیلان دمشقی در

- زمینه معرفت فطری، نفی صفات خلق قرآن و آزادی اراده انسان، از تعالیم مسیحیت و کتابهای یوحنا دمشقی گرفته شده، اما از نگاه «اوییری» چنین دیدگاههایی برگرفته از منابع یونانی است. ر.ک.
- دکتر حسین عطوان، فرقه‌های اسلامی در سرزمین شام، ترجمه حمید رضا شیخی، ص ۳۰.
۱۰. المعتزله، ص ۴۴ - ۳۰. البته وی در آنجا گویا موضوع داوری درباره عنوان و سرنوشت مرتكبان کبیره را استثنای کرده و تأثیر تفکر یهودی بر معتزله را فقط در طرح اندیشه خلق قرآن می‌داند.
۱۱. به عنوان نمونه ر.ک. رساله حسن بصری و حسن بن محمد حنفیه درباره قدر و ارجاء که سرشار از احتجاج به قرآن است.
۱۲. ابن مرتضی، طبقات المعتزلة، ص ۷ - ۵؛ فضل الاعتزاز وطبقات المعتزلة، فؤاد سید، مقاله بلخی، ص ۶۵ - ۶۲ و نیز همان، ص ۱۶۵ - ۱۶۱؛ مقاله قاضی عبدالجبار درباره طبقات معتزله.
۱۳. شریف مرتضی، امامی، دارالاحیاء، قاهره، ص ۱۳۰. برای آگاهی از مبادی فکری اعتزال از دیدگاه خود معتزله بنگرید: سیحانی، بحوث فی الملک والنحل، ج ۳، ص ۱۸۲ - ۱۸۰.
۱۴. برای اطلاع از اسمی و توجیهات این دسته بنگرید: فرقه‌های اسلامی در سرزمین شام، ص ۲۶ - ۱۵.
۱۵. ر.ک. التراث اليوناني في الحضارة العربية، ص ۱۹۲ - ۱۹۰؛ احمد محمود صبحی، فی علم الكلام، ج ۱، ص ۱۱۱ - ۱۱۹؛ دراسات فی الفرق والعقاید، عرفان عبدالحمید، ص ۱۱۱ - ۱۰۶.
۱۶. به عنوان نمونه از بلخی معتزلی (البته از معتزله بغداد) که همعصر نوبختی و ناشی اکبر بوده، نقل شده که جمهور معتزله می‌گویند علی (علیه السلام) بر حق بوده و محاریان با وی اگر بدون توبه مرده باشند اهل دوزخ خواهند بود و اگر کسی خلاف آن را بگوید معتزلی نیست. فضل الاعتزاز، ص ۱۴ - ۱۲.
۱۷. مسائل الامامة، ص ۸. البته در کتاب التنبیه والرد ملطی، این موضوع به صورت دیگری گزارش شده است. او می‌گوید این دسته چون بعد از صالح امام حسن (علیه السلام)، از معاویه و حسن (علیهم السلام) و دیگران کناره‌گیری کردند و به علم و عبادت مشغول شدند، «معتلله» نامیده شدند. التنبیه والرد، ص ۲۸. به نظر می‌رسد، بنابر این گزارش، اگر این دسته را مرجنه بنامیم شایسته‌تر است.
۱۸. بنگرید: دکتر محمد عماره، الخلاقه ونشاه المذاهب، ص ۱۹۷ - ۱۸۷. برای اطلاع بیشتر از موضع سیاسی و مخالفت آنها با دستگاه خلافت اموی و عباسی بنگرید: سلیمان علم الدین، معتزله، ص ۵۱ - ۴۶.
۱۹. به عنوان نمونه شبی نعمانی بعد از اشاره به سرنوشت معبد جهنمی، غیلان دمشقی و جهم بن صفوان و کشته شدن آنها به خاطر امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با جبرگرایی و ستمگرایی امویان، می‌نویسد: این خونها هدر نرفت، بلکه در عوض «مسئله عدل و امر به معروف محظوظ دوادن و آن به قدری قوت گرفت که جمیعت انبویه بالآخره به لقب معتزله خوانده شدند، آن را داخل در اصول اولیه اسلام کردند. باید دانست که در میان اصول پنج گانه فرقه معتزله دو اصل که عبارت از عدل و امر به معروف باشد آغازش از همین جاست. این جماعت کارشان بالا گرفته و مرتبًا جلو رفتند تا در سل ۱۳۵ که ولید بر تخت نشست، شماره این فرقه به هزارها رسیده بود. تا به جای رسید که از خود خاندان بنی امية یزید بن ولید همین مذهب را اختیار نموده ولید وقتی که بر سریر خلافت مستقر

- شد به هوسرانی و میخوارگی پرداخت. بیزید این را دیده، علم مخالفت برآفرانست و بنابر نقل مروج‌الذهب هزاران معتزله به او پیوستند. بالاخره ولید محصر گردید و به قتل رسید و بعد از قتل او بیزید به خلافت انتخاب شد و این اول روزی است که اعتزال بر اریکه سلطنت جا گرفته است. ذکر این نکته در اینجا قابل توجه است که وقتی که بیزید بر علیه ولید قیام نمود، یکی از طرفداران او عمر بن عبید بود که از ائمه بزرگ اعتزال به شمار می‌آید». شبی نعمانی، تاریخ علم کلام، ص ۱۵.
۲۰. آنچه در عالم افکار و اندیشه‌ها به واقعیت نزدیک‌تر و برای اهل فکر و پژوهش محسوس‌تر است اینکه ظهور و بروز هیچ اندیشه جدیدی را نمی‌توان فارغ از پیشینه‌های فکری و اندیشه‌های قبل از آن (چه همسو و چه غیرهمسو) مورد مطالعه قرار داد و یا آن را پدیده‌ای خلق‌الساعه تصور کرد تأکید بیش از اندازه بر عنصر اخذ و اقتباس نیز عموماً از بی‌توجهی به ریشه‌های داخلی تنازعات فکری، سیاسی مسلمانان است.
۲۱. برای اطلاع بنگرید: احمد امین، فجر‌الاسلام، ص ۲۸۰ به بعد؛ نشأة الفكر الفلسفى، ج ۱، ص ۳۹۲ - ۳۹۳ و ص ۴۱۵ - ۴۰۸؛ الخلافة ونشأة المذاهب، ص ۱۸۹ به بعد. مورخان و ارباب ملل و تحمل در عصر ظهور معتزله از مجادلات کلامی در باب امامت، جبر و اختیار، ایمان و کفر، اوصاف الهی و داوریهای مختلف درباره طرفین نزاع در اولین جنگهای داخلی به تفصیل یاد کردند. پیدایش دستبندیهای سیاسی - کلامی و عناوین فرقه‌ای چون شیعه، خوارج، مرجیّه، صفاتیه، جبریه، حشویه، مجسمه، جهمیّه، غیلانيّه، قادریه نیز با توجه به محورهای اختلافی فوق گزارش شده است. فرقه‌های مورد اشاره اگر چه قبل از معتزله پیدا شدند، اما با مقایسه اندیشه‌های آنان با عقاید واصل و عمر بن عبید، ارتباط زنجیره‌ای عقاید طرفین و ناظر بودن هر یک به دیگری را می‌توان به روشنی دریافت.
۲۲. شهرستانی، ملل و تحمل، ص ۵۲ - ۵۰.
۲۳. برای اطلاع بیشتر بنگرید: همان، ص ۵۲ - ۵۱؛ نشأة الفكر الفلسفى، ج ۱، ص ۴۱۲ - ۴۱۳؛ فجر‌الاسلام، ص ۲۸۷؛ ماجد فخری، تاریخ فلسفه در اسلام، ص ۶۲ - ۶۰؛ طاش کبری‌زاده، مفتاح الماده، ج ۲؛ مباحث مقدماتی کتاب فرقه‌های اسلامی در سرزمین شام.
۲۴. شهرستانی، همان.
۲۵. مثلاً ابن مرتضی، غیلان دمشقی و جدین درهم را در عرض واصل آورده است.
۲۶. زهدی جارالله، پیشین، ص ۴۴.
۲۷. برای اطلاع از این مهم بنگرید: فرقه‌های اسلامی در سرزمین شام، نوشته حسین عطوان، ترجمه حمیدرضا شیخی.
۲۸. البته به نظر برخی در این زمان از شرایط خوبی برخودار بودند، چرا که افزایش زنادقه و فعالیتهای الحادی آنان موجب شد که مهدی عباسی از آنان استفاده کند. جرحی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ج ۳، ص ۵۵۵.
۲۹. ادب المعتزلة، ص ۱۴۲.
۳۰. این موارد برخورد را بنگرید: زهدی جارالله، معتزله، ص ۱۶۸ - ۱۷۰؛ سلیمان سلیم، المعتزلة، ص ۵۷ - ۵۳.

۳۱. به عنوان نمونه و در صورت صحت گزارشها، می‌توان از گرایش ولید بن یزید و مروان اموی به معتزله نخستین و یا روابط دوستانه منصور با عمرو بن عبید و به کارگیری برخی از معتزله در دستگاه خلافت هارون یاد کرد. مجموعه این گزارشها را بنگرید: *المعزلة*، زهدی جارالله، ص ۱۷۰ - ۱۶۶.
۳۲. *اللینة والامل*، ص ۲۰ به بعد. وی در اینجا اسمی این مبلغان را آورده است. همچنین بنگرید: عرمان عبدالحمید، *دراسات في الفرق والعقائد الإسلامية*، ص ۱۲۵.
۳۳. گزارش مستند چریان محنت را در زمان سه خلیفه عباسی به همراه متابع آن بنگرید: *فضل الله زنجانی*، تاریخ علم کلام، ص ۱۷۹ - ۱۵۶.
۳۴. بنگرید: محمد عبده، طارق عبدالحليم، *المعزلة بين التقديم وال الحديث*، ص ۱۱۵ - ۱۰۹.
۳۵. زهدی جارالله، *المعزلة*، ص ۱۹ - ۱۸۹.
۳۶. مسعودی، *صروح الذهب*، ج ۴، ص ۸۹ - ۸۶؛ سیوطی، *تاریخ الخلفاء*، ص ۳۴۶.
۳۷. *تاریخ الخلفاء*، همان.
۳۸. زهدی جارالله، پیشین، ص ۱۹۲ - ۱۸۹.
۳۹. ذہبی، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۵، ص ۱۳۴؛ ابن کثیر، *البداية والنهاية*، ج ۱۲، ص ۶۴.
۴۰. بنگرید: ابن جوزی، *المنتظم*، ج ۷، ص ۱۸۷.
۴۱. همان، ج ۸، ص ۴۱.
۴۲. زهدی جارالله، پیشین، ص ۲۲۱ - ۲۱۱.
۴۳. تا جایی که امروزه نیز سخن از ظهور معتزله جدید به میان آمده است.
۴۴. فخری، *سیر فلسفه در جهان اسلام*، ص ۱۳۱؛ فالخوری، *تاریخ فلسفه در جهان اسلامی*، ص ۱۳۷ - ۱۳۶؛ گمان نمایند که دلیل منحصر است به کتاب و سنت و اجماع و یا چون خدای تعالی صاحبان اندیشه را مورد خطاب خود قرار داده و با عقل است که حجت قرآن و سنت و اجماع نیز ثابت می‌شود. بنابراین عقل اصل و محور است. اینکه گفته‌ایم خطاب قرآن اصل است از آن جهت است که در آن اشارات است به آنچه عقول بر آن دلالت می‌کند و در آن ادله احکام شرعی نیز وجود دارد. با این همه، به واسطه عقل است که بین احکام فعل و احکام فاعل تمیز می‌دهیم و اگر عقل نبود راهی به شناخت موارد موافذه و اگاهی از اشخاص و افعال شایسته مدح

- و ذم باقی نمی‌ماند و اساساً از این جهت است که مواجهه از غیرعقل برطرف شده است. و اصلاً مواجهه فردی که عقل ندارد معنا ندارد. زمانی که به وسیله عقل خدای یکتا را به خدای شناختیم و دانستیم که او حکیم است و فهمیدیم که قرآن بر آن دلالت دارد وقتی فهمیدیم که او را برای رسالت پیامبری فرستاده و با اعطای معجزه به وی او را از دور غویان جدا ساخته است، حجت کلام رسول (صلی الله علیہ و آله) را درک می‌نماییم و به دنبال آن هنگامی که رسول فرمود: «امت من هرگز بر خط اجتماع نخواهد کرد» و یا فرمود: «بر شما باد همراهی با جماعت»، به حجت اجماع بی می‌بریم. *فضل الاعتزال*، ص ۱۳۹.
۴۷. دراسات فی الفرق والمناهب، ص ۱۲۸ - ۱۲۷.
۴۸. با نگاهی به تفاسیر معتزلی نظیر تفسیر القرآن عن المطاعن و متشابه القرآن قاضی عبدالجبار و تفسیر کشاف این نکته به خوبی پیداست.
۴۹. گردآوری نمونه‌هایی از آن را بنگرید: محمدحسین ذہبی، *تفسیر والمفسرون*، ج ۱، ص ۴۰۰ - ۳۷۰؛ به عنوان نمونه آنها حتی برای توجیه عدل الهی و عوض دادن خداوند گفتند: چون حیوانات در هنگام ذبح رنج می‌بینند و این دستور خداست، پس باید عوضشان را از خدا به خاطر این رنج دریافت کنند: قاضی عبدالجبار، *المغنى*، ج ۱۳، لطف، ص ۴۵۶.
۵۰. مختصری از آن را بنگرید: زنجانی، *تاریخ علم الكلام*، ص ۳۲ - ۲۸. تفصیل آن را بنگرید: خواجه عبدالله انصاری هروی در کتاب ذم الكلام.
۵۱. نمونه‌هایی از آن را بر اساس منابع بنگرید: زهدی جارالله، *المعزلة*.
۵۲. برای اطلاع از دیدگاههای فقهاء و محدثان درباره کلام و متكلمان بنگرید: خواجه عبدالله انصاری، *ذم الكلام*، باب پانزدهم؛ و نیز خلاصه‌ای از آن را بنگرید: فضل الله زنجانی، *تاریخ علم الكلام في الإسلام*، ص ۴۰ - ۲۵؛ شبیل نعمانی، *تاریخ علم کلام*، ص ۲۷ - ۲۶.